

۴۶۹

رسالہ حفظِ حدیث

از سند الفضل الکاملین مہدۃ الاصفیاء الواصلین
حضرت معلی منقبت خواجہ **عبداللہ جان**
عرفت شاہ آغا صاحب مجددی مدظلہم العالی
سجادۃ نشین درگاہ شریفہ سائیندہ پوسٹ شدہ محمدان
سندھ

در مطبع عباسی پریس کراچی طبع گردید

بسم اللہ الرحمن الرحیم
حامداً و مصلیاً و معلماً

در ۱۰ ربیع الآخر ۱۲۶۳ منزل فقیر در گزرمی یسین از مصافحات شکار پور مندا
اتفاق افتاد۔ بعضے اہالی شہر برائے ملاقات آئے۔ اند۔ انا محمدی کے ماسٹر صاحب
سفید ریش ہم تشریف آورد۔ بعد از گفتگوئی رسمی روئے بفقیر کردہ گفت
کہ بعضے مردمان سے گویند برکت بہائے حدیث چہ اعتبار بہت۔ محدثین بعد
از مرور صد سال کن بہائے حدیث تصنیف کردہ اند۔ سخن امروز تا فردا
کے ریا دہیے مانند ہیں چہ طور پاور کردہ شود کہ این احادیث برابر کلام آنحضرت
علیہ الصلوٰۃ والسلام بے زیادتی و کمی فرمودہ آن سرور کائنات علیہ افضل الصلوٰۃ
والتسلیمات۔ گفتیم بے واقعی سخن ما دشنامیں قدر و قیمت دارد۔ کہ نمایان فرما
اید۔ یعنی نزدیک گوش شنیدہ نزد دیگر گوش کشیدہ شود۔ و بعد از پرسش متنبہ
بیاد کے مانند امتا کلام ہدایت التیام آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام را
بر کلام خود قیاس کر دین غلط بہت۔ و گفتار روشن را چون خنہای پیوہ
مایان دانستن یا خرافات بے فائدہ ابنائی جنس را مانند آن شمر دین غلط۔
کے راجہ ضرور بہت کہ کلام ما دشنام یاد نگیرد۔ و حفظ نماید۔ و بدگیران برساند
یا صبح دشنام در زبان و جرز جان خود نگیرد۔ در آن مجلس مولوی اعظم حسین
دیہاتی و مولوی گل محمد صاحب سرائی والد ہم نشستہ بودند۔ مولوی گل محمد صاحب
فرمودند کہ سنے نے حضرت۔ این ماسٹر صاحب خود مردم نیک صفات و
صحیح الاعتقاد بہت قول و غیر ان نقل سے کند۔ و تحقیق مسئلے خواہد۔ گفتیم
آرے من شنیدہ بہت کہ در پنجاب یک طائفہ زائد پیدا شدہ بہت

خود را اہل قرآن نامیدہ اند۔ وبرا حادیت مروت اعتماد نمی کنند۔ خوب بہت
 کہ درین مسکہ بحث شود۔ وپردہ شک و اشتباہ از صورت حال برداشت شود
 تا باران در دام تزدیر گمراہان گرفتار نشوند و بر جادہ حق و صواب اسخ القدم
 باشند۔ من ہم اندر دئے تحقیق و اظہار حقیقت سے گویم۔ از حدیث جلال و عظمت
 کہ شکم ہر چند صاحب عزت و اہمیت و جلال و عظیم الشان باشد و آن سخن ہم
 اہم و بہم و ضروری و لا بدی باشد۔ بالضرورت آن کلام وہ دہائی سامعین نقش
 میخورد۔ و در نفوس اصحاب ضرورت و احتیاج ممکن سے گرد۔ پس مطابق آن
 عمل سے کند و آن کار و گفتار را از یاد نمی برد۔ صحابہ کرام و مومنان آن زمان
 موت و حیات و ہلاک و نجات خود را اسوقوف بر افعال و اقوال الٹن می بینند
 و فوز و فلاح دارین و البستہ بہت بہت ایشان۔ پس چہ طور آنرا فراموش سازند
 یا تغییر و تحریف در آن بکنند۔ خیال بکنید اگر یک مجرّمے را دست بہت بحضور
 یک امیر سے از امرائے زمان کہ موت و حیات او بدست آن باشد۔ حاضر بکنند
 و آن امیر او را بگوید کہ فلان روز فلان تاسیخ در فلان جلسے پیش من حاضر شو
 و فلان فلان کس را برائے شہادت یا شفاعت پیش من بیا۔ و جنین و چنان کن
 ممکن نیست کہ یک نطق و یک سخن او از یاد مجرم برود۔ یا در آن تغییر و تبدل
 بکند این حال امیر سے بہت از امرائے دنیا۔ اما امیر سے کہ فلاح دین و دنیا
 بگفتار او وابستہ باشد قدر و قیمت گفتار او چہ گفت شود۔ و اندازہ عزت و عظمت
 او چوں کردہ شود۔ جدالت شان آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام

اظهر من الشمس و استغنی از بیان بہت۔ اما اہمیت کلام او پس از کلام
 ملک العلام و ما یسطق من الہویٰ بن ہوا کا ادھی یوحیٰ وضع و
 ہر یہ است۔ و رشاد سعادت بنیاد ما اشکم الزموم فخذوا و ما انفکم

عنه فانتهوا برآن خواه سه

گفتند او گفتند اند بود

گریه از حقوقم عبد الله بود

و این هم فطرتی است که مقرر شده و گفته بیغ و کلام فصیح و شعر لطیف
از خود در قلوب سامعین جایگزین می شود و در آذان مستمعین مشکین میگرد
و بجز این نیز در سال براسمه عوام دایمی باشند پس کلام شیرین و کلمات فصیح
آنحضرت علیه الصلوة والسلام چرا در قلوب مشکین و جانت گزین نشود و چرا از
صفا خاطر خود نمی شود که آنحضرت علیه الصلوة والسلام فصیح العرب و انجم
بودند مع هذا آنحضرت علیه الصلوة والسلام کلام ضروری و کلام اہم را در
تکرار میکردند تا در قلوب سامعین خوب طور مشکین شود و در آذان و آذان
لو شان جایگزین گردد و بحال مشک و اشتباه در آن باقی نماند چنانچه در شافل
ترندی در باب صفت کلام آنحضرت علیه الصلوة والسلام حدیث مذکور روایت
کرده است و در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ام المؤمنین عائشة روایت شده است
فرمود که آنحضرت علیه الصلوة والسلام مثل شایستگی در پی روی سخن نمی
گفتند بلکه چنان بوضاحت و صراحت تکلم می فرمودند که اگر کسی لغفا لفظ
آنرا بشنودن بخوابد تواند شمرود و نیز برکت دعائی آنحضرت بود علیه الصلوة والسلام
که صحابه را تسکین اعاد میبخشید - اذ ابوبہرہ منقول است کہ من نزد آن
حضرت علیه الصلوة والسلام شکایت نمایان کردم آنحضرت علیه الصلوة والسلام
فرمودند چا در خود را بگستران پس بپرو و دست خود گویا از چیز پر کرده سباز
در دامن من انداختند پس من آنرا ضم کرده بپشت خود چپانیدم بعد از آن
چیزت فرمودم بپشت من را بگشایم صاحب کلان ترین اسباب در حفظ و
یادداشت احادیث نقل و تکرار و تامل و تبلیغ است آن سخن و آن کلام

فراموشی می شود که کسی آن سرود را سه نمائند باشد و بار بار نقل و تکرار آن
نشود. اما سخن که وقت فوقتاً نقل و تکرار آن شده باشد و هر وقت ضرورت
و حاجت آن پیش آید چراغ یاد کے برود و یا آنرا فراموش گرداند.

و معلوم است که بحکم قُلِّیْبَخِ الشَّاهِدُ الغَائِبُ نشر و اشاعت آن خبر
بر صحابہ کرام فرض بود و فرمایند بَلِّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً بر سر ایشان حاکم
پس هر چه از زبان درفشان می شنیدند فوراً بیارایان و دوستان خود نقل
می کردند پس در خانه های خود بیان می کردند پس با قوام و قبائل و طوایف
خود رفته میرسانیدند تا رفته رفته در عالم آن خبر منتشر و در تمام و خاص متواتر
میگردید. در آن زمان برای نشر و اشاعت آن اخبار بود و نه اشتباه
و نه مطیع نه ریوی و نه تار. بغير از حفظ احادیث و آثار و نقل زبانی و ارسال
مبلغین و محدثین به دیار و امصار و رفتن راویان اخبار با طرف و کثرت
عالم دیگر ذرائع نشر و اشاعت و تبلیغ احکام دین موجود نبود پس صحابہ کرام
و تابعان و اتباع ایشان در ادای این فرض منصبی سرسوتی متجاوز از کمالی
رواندا شدند و نشر و اشاعت احادیث و آیات در اطراف و کثافت عالم
بزرگان می کردند تا که زمانه تالیف و کتابت شروع شد و بعد از آن مطبع و
طباعت پیدا شد پس مردمان از نقل زبانی فارغ اقبال شدند و برگزین آثار
و اخبار جمعیت کردند پس نه آن حفظ و حافظه باقی ماند و نه ضرورت نقل زبانی
و یادداشت علوم از صد در رجال بدقت و اسفار متعل شد و دول و ممالک
معتدل گردید و ای یومنا هذا اتزل و ادبار روز هر روز زیاده میشود تا بعد
ازین چه خواهد شد

در زمانه آن حضرت علیه الصلوٰه و السلام بند و بست حفظ احادیث

و احکام چنین بود که یک جماعت از اصحاب آنکه از کادر بدینوی آزاد و از تعلقات زمانه
 فارغ البال بودند امثال اصحاب صف و اذان جمله حضرت ابوهریره بود خاص برائے
 همین کار مقرر بودند که شبانه در خدمت بابر بکته حضرت علیه الصلوٰۃ و السلام
 حاضر می بودند و مستمع اقوال و ترنیم افعال حضرت ایشان میکردند و بدیگر
 مسلمانان میرسانیدند و جماعت دیگر کاشیک با سوزنازه تعلق داشتند و بیچ و تیزی
 و زراعت باغی خود میکردند و فرصت ملازمت مدائی نداشتند بیکر و بکار و بار
 خود میرفتند و در آن روز بدل و عوض از جانب خود دیگری را بکند مست و ملا
 میگذاشتند هر چه در آن روز از احکام اسلام به بیند یا از زبان گوهرشان میشنود
 بصاحب خود برساند و روز دیگر آنکس بکار و بار خود میرفت و صاحب خود را
 برائے این کار وقف میکرد. مثلاً حضرت عمر در آغاز هجرت قیام در قبا
 و عوالی مدینه داشت و در آن روز که بدولت ملازمت نمیرسید و بار باری
 حضور نماند می شد آن روز برادر اسلامی خود عثمان بن مالک را از جانب
 خود مقرر میکرد تا در خدمت اقدس حاضر شده هر چه استماع نماید بشانگاه
 آمده بپیر برساند. بعد از آن حضرت امیر مکه در زمان خلافت خود چون
 ضرورت تبلیغ به یار و امصار بعیده دیدند جماعت قرار دادند عیدین را ملیا کرده
 بشام و کوفه و بصره برائے تعلیم احکام اسلام و درس حدیث روانه میکرد
 شاه ولی الله در انزاله الخفای آن روز که فاروق اعظم عیداشدن مسعود را
 با جمعی بکوفه فرستاد و عقیل بن یسار و عبداللہ بن معقل و عمران بن حصین
 را به بصره و عباد بن صامت و ابودرداء را به شام و بجادیه بن ابی سفیان
 که امیر شام بود قدامن تبلیغ نوشت که از حدیث ایشان بجا و نکند استی.
 نقل است که یک مرتبه جماعت صحابه را بطرف عراق روانه میکرد و خود

بشایعت اوشان بیرون مدینه رفت و گفت شما میدانید که من برائے چه در پس
شامی آمیم گفتند بیکه عزت و توقیر یان گفت آری لیکن باوجود آن شما بدین
می گنیم که خبر وادسروان را از قراءه قرآن باز ندارید و تکثیر در روایت احادیث نکنید
چرا که در تکثیر امکان تحریف و تغییر هست و ضبط الفاظ و عبارات برابر نخواهد شد

بعد از آن گفتیم ما ستر صاحب بر قوت حافظه تعلق بفطرت و طبایع انسانی
و صحت و قوای جسمانی دارد و آب هوایی ملکی و غذائی انسانی بر آن اثری اندازد
شما کن بهائے طب پیمید و از حکیمان پیر رسید که حافظه از چه چیز خراب می شود
و مرض نسیان از چه پیدای شود همه حکیمان و طبیبان برین متفق اند که از مایه غلظت
و استسقاء رطوبات بر شوخردماغ نسیان غلبه میکند و علاج آن به تطهیل اکل و
و شرب و تکثیر ریاضت و استعمال ادویه و معاجین حاره و یالبه کرده
میشود پس بهیند که اکل و شرب صحیح چه بود و غذائے اوشان کدام باشد
و مجاهدات اوشان چه طور و زندگی اوشان یاب شود بود و غذا و طعام
اوشان خرا روزمائی میکند سستند و شبها بسرے بردند آتش در خانه اوشان
افروخته نمی شد اگر گاهے گاهے تا بن جوین یا پاره گوشته پدست اوشان
میرسید آرزو روز میدان می بود پس مرض نسیان در طبایع اوشان از کجا
پیدا شود ایام مردم سند که هر روز مایه و برنج و خورم و هر شب شکم سیر
شیر خورده و نسیم حال حافظه و فکر و ذهن ما چه خواهد بود در ایام خواندن کافیه
طالبان حکایت میکردند که صاحب کافیه اول کتاب دیگر در نحو ساخته بود این
طور معلق بود که شگردن رایج به فهم نمی آمد یا هم شوره کردند و مؤلف آنرا چند
روز مایه خورامیدند و آن کتاب را گم کردند بعد از آن مؤلف این کتاب
کافیه را تالیف نمود آن وقت و افلاقی در آن باقی نماند و تسایل خواندن

پس حال حفظ و فهم و فراست خود را بر حال عرب قیاس کردن صریحاً بی نصیحتی
و سزاوارست قیاسی. اهل عرب ثمود در حفظ و تبارک و حفظ تاریخ و حفظ اشعار و
قصائد و حفظ اخبار حروب و ملایم و دنیا مشهور و معروف بودند و اهل عباد
نصوص خدا را این مزایا و خصائص از همه اقوام ممتاز و بایست که هر کس از اهل عرب
و آباء اهل عربستان هر کس را معلوم است که هوای آن ملک چه قدر
گرم است و زمین آن سنگلاخ و زرد و بوم عرب در دامن کوچه ها و نشو و نما
اوشان بر قلعه جبال و اسفالت میشود و کانون فطرت است هر چه پیدایش
کوچه ها است خواه در نباتات باشد یا از جنس حیوانات نسبت به پید او و ارضی
خواه و سبب در قوت و صلوات و تاثیر و طاقت و صفات مضاعفه زیاده ای
باشد پس بدین وجه فطره حافظ اهل بادیه قوی و جوی نباتات و اوشان
ذکی می شود. حادث و غبارت و کسل و برودت نزدیک مزاج اوشان می گردد
و هرگاه خداوند تبارک و تعالی اراده کرد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
خاتم النبیین باشد و دین و ملت او تاقیام قیامت باقی ماند پس بعثت
آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام هم در ملک حجاز گردان آب و هوای آن ملک
و قوای دماغی آن مردم قابل حفظ دین و ملت باشند و خلقت حقی و طبایع ذاتی
اوشان بیرون و لائق تحمل این امر عظیم است باشند. گفتیم به بینید. قصائد شعرای
عاجلیت که از آن جمله "سبحانک ما عظم شأنک" زیاده تر مشهور و معروف است

۱۶ این حکایت صحیح باشد باطلاً و غیر شک نیست که آب و هوای سند و غذای این
ملک مغری حافظ نیست و نه موافق حدت حواس ظاهری و باطنی ۱۷

ہر گاہ در کلام امری نہیں کہ یک شاعرے از شعرے جاہلیت بود، لیکن تغیر و
تبدیل نہایت پس در کلام آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام چہ طور مختلف نشود
بل باشد۔ حال آنکہ وعید شدیدی من یقل علی ما لم اقل فلیتوبوا
مقعده من النار برائے آن وارد شدہ است و تبدیل و تغیر در کلمات
حدیث نزد اکثر علماء نامہ او ناجائز و در فحوی حدیث مذکور داخل است ازین
جہاں بہت کہ امام اعظم حضرت ابوحنیفہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ روایت
الفاظ حدیث بسیار کم کردہ است چہ کہ نزد ایشان در روایت حدیث
شرائط و تشدد بسیار بود۔ تغیر و روایت و تبدیل الفاظ جائز نہ و اشتداد
اکثر روایت بالمعنی یعنی مبالغہ و احکام شریعت بالفاظ خود بیان میکردند
و پھین کبار صحابہ و خلفائے راشدین را عمل بر روایت بالمعنی و اجرائے
احکام بود نقل احادیث بالفاظ کبار صحابہ و مجتہدین اوشان بسیار
کم منقول شدہ بلکہ حضرت عمرؓ از تکثیر روایت سخت منع میکرد و مردان
را میزد و تا از کثرت روایت اختطاب پیدا نشود و تغیر و تبدل در آن را
تغیر و دوہ آن خود بیان میکرد و میگفت۔ لولا انی اکمل ان امری
فی الحدیث او انقص الحدیث لکنتم بہ۔ اگر من نمی ترسیدم از نیکہ در
حدیث از من کی و بیشی بشود ہر آئینہ من ہم حدیث بیان میکردم۔

از ابوہریرہؓ پرسیدند کہ تو در زمانہ حضرت عمرؓ ہم ہمین طور احادیث
روایت سے کردی۔ گفت نے اگر در زمانہ عمرؓ این چنین کثرت روایت
میکردم کہ امروز ہشما سے کثرت ہم آئینہ عمرؓ بدترہ خود مرا میزدی۔

راویان احادیث و عالمان بارہا امت و تبلیغ حدیث شوق و شغف
الفاظ حدیث و اشتداد کہ اگر کل زجر و توبیخ در بارہ خود اتفاقاً از زبان

نظر سکندری و عیسیٰ کارائے مافوق العادہ اوستاں بی ستودہ حیرہ و
 عقل و بی سوز یا بعل و عادت می آید کہ چون امام ابوحنیفہ
 حسن بن بصری و شمس از بحر کسے بخواند و تمام شب بر ماتے
 بیست و دو ساعت با چون امام حبل سمنش لکھ حدیث یا دود است شاد
 یا چون امام مالک نہ بیست و دو ساعت م عمر و اسوس نکند یا در یک روز
 صبح بخاری روزی تا آخر کسے بخواند در تن دولت بقلے عاظم آمد
 و تنبہ گفت کہ در جم عظم بخند خاں حلاستے کرد کہ چون انگریز
 ملک سیدہ سیدہ سیدہ و سیر نصیر و حسن علی و قید کردہ
 یا نکند در دود حدس آخوند محمد فاضل برائے رانی و تن بطریق سعادت
 و لایست رفت چون آں ملک آرتا مردمان منہ و معرزی ملاقات
 و آمدند خود صاحب س حدس عجیبات سفر حکایت حدوت ریلی
 گامی و سرور فاری و عیسیٰ سوری آں میں بود چون مجلس رحاب
 نہ مردمان برکن بود عذر و دود و گفتند ہم س بولایب سرود و رتی
 سداب و سرود و عذر و خراب سده می آمد و در عقل و عقاد و سرود
 و سیدائی شود لاسک خود صاحب ہم نصیحتے گرفتار شدہ است
 خود صاحب مردم عاقل و دانا بود و انب اگر برکن خود و سرور سلیم
 زب الزم و انتہام خلاص نمی شوم و وزد و گر کہ مردمان جمع آمدند گفت
 من دیر روز اس سخن بطریق مزاج و خوش طبعی ہاتھا گفتم و دم بطریق حقیقت
 و واقعی میں رائے راہ خود زب الزم باچر نکذیب خود نمود میں یہ ان
 ہر دستود سندن و گفتند بے آخوند صاحب ما خود میدانشیم کہ شہ
 بطریق نون طبعی فرمودہ استید و ما ہم دیوانہ میستیم چرا سطور جلونہ خواہند

که تعبیر مسیحا و نگارای بزرگوار آنس در حق قطار پیل روی و حاد پائے
 مردم پائے پائے و این گرد و دور یک ساطع زوایای بولای برسد
 عقل است که چون امام بخاری - بعد از آمدن بعضی هم عصران و فصل
 دگر او شده کرد پس برائے سخن او ده کس را از علمه مستحب کرده
 تا هر یک ده ده حدیث معصوب المصنوع را میساید چه بر غفایید
 او سان کند پون - ده کس بمقابل او مستند آن یک ده حدیث را
 به تعبیر سند یا کفر لیس - وایت کرد: هکذا ده کس دیگر از اول تا
 آخر حدیث خود میس آن نام عالی مقام روئے محدث اولی کرده
 بگفت - مثلاً آن حدیث که او بر موسی کردی در آن این عظمی و این
 عظمی است و صحیح حنیس است و جیبا و امثال آن حدیث اویم که گفتم
 پس در آن بن عظمی کردی و صحیح و صواب بطور است - می که پاره حدیث
 را صحیح کرده میان خود پس بحدیث ثانی می طلب شد و همچنین عظمی را
 یک یک بیان کرده تصحیح آن نموده که هر حدیث را امس و اسناد
 درست کرده و بیت بر بیت جواب بگفت - هر کس خطا و انکار اوئی کل
 و کلمات شان معترف شده در کتاب دیده ام که در زمانه بکے و
 صفائے عیسی عظمی بود که بیک دستیدن نام قصه یاد میکرد و جاری
 بود که بد و بارشیدن بار بر زبان می خواند - در آن عصر است که بود
 که در مدح خلیفه راشد طینطیم کرده می آورد و همیشه در حضور بادشاه
 گذر نمیده امام و اکرام و اقرای یافت حاسبه ان حدیث را در حید
 پرداختند آن مقام را در مجلس حاضر کردند و جاریه را در پردی و گفتند
 چون شاهر قصید خود را گفته اند آنان گفتند که تو بیت درای می گوئی

حکایت

امام داؤد ظاہری نقل میکند کہ روزے در محفل من شخصے خستہ حال
ابن یعقوب بصری وارد مگر وید و بغیر اشارہ از کسی خود بخود در صد محفل
آمدہ نشست و فخریہ من گفت سئل یا فتی عما بد الک ای جوان ہجو
خواری از من پیرس۔ مگر بر تعنی او فقہ آمد و استبہاز گفتیم کہ در بارۃ تجارت
چیزے گہوئی۔ یعقوب گفت ای ولد بابرک اللہ اول محمدانہ و نقیہانہ
بحث سے تخیم و حدیث افطرا الحاجم والمہجوم با سند روایت کرد
کہ کہ ام راوی این حدیث را سند و کدام راوی موقوف و کدام راوی
بر سئل روایت کردہ است و در زمرہ نقیہا کدام کدام مجتہدین بطریق
مختلف بیان ثانی نمود و ایگہ آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام ہاجم
اجرت عطا فرمود و از نجاست بہت کرد کہ اجرت بر حجامت گرفتن در کثرت
پس دیگر حدیث روایت کرد کہ در آن بیان پر کردہ شہانے مجسمہ
کشیدن مذکور بود بعد از آن تمام احادیث مسیح و ضعیف بہ توسطہ
درین باب بیان نمود و اصول فقہ با احادیث تطابقی داد۔ بعد از آن بطریق
فن طلب رجوع کرد و اقوال حکماء در بارۃ تجارت حسب اختلاف ازین
مستخرج بیان کرد و بعد از آن بعضی تالیف رجوع نمود کہ از کدام زمان این
عمل رائج شدہ و کسے پیدا شدہ تا آنکہ ثابت کرد کہ این عمل اول در
اصفہان اعیانہ شد۔ امام ظاہری سے فرماید کہ من از وسعت علم
او حیران ماندم و بطریق او مخاطب شدہ گفتیم واللہ ما حقرت بعد از
احد ابدا۔ بعد از تو کے را من بنظر حقارت نخواستہ دید۔ انتہی۔

فائدہ

دستور درس حدیث در زمانہ مشق میں اس طرح ہوتا کہ استاد و حلقہ
درس و جماعت شاگردان حدیث خود بیان سے شروع کرتے تھے اور ان کے
سے شنیدہ و در را جزائے خود سے نوشتہ و قلمبند سے کر دیتے۔ اس
در عرف محدثین املا و شیخ یا مٹیلی سے گویند۔ و گاہے اس
جب امت اصحاب و گاہہ اس قدر وسیع سے شد کہ آواز شیخ بخوش
آہٹا نہی رسید پس دیگر شخصے استادہ یا را بلند و مانند مکتبرا
آہندہ اقول شیخ می شنوائید و اس را در عرف مستملی سے گفتند
و گاہے اس مجمع اس قدر وسیع سے شد کہ یک مستملی کفایت نمیکرد
مستند و مستملیان ان کے دیگرے اطاق سے کر دیتے۔

در این جا موافق مقام از کتاب تلخیص سلف مؤلف مولوی
حمید الرحمن شروانی مطبوعہ تعلیمی پریس لاہور نقل کردہ میشود۔
دیکھی بن جعفر بیکدی بیان کرتے ہیں کہ علی بن عاصم کے حلقہ
درس حدیث میں تیس تیس ہزار آدمی جمع ہوتے تھے۔ زید بن ابراہیم
جب بغداد میں درس حدیث دیا تو اس میں ستر ہزار حاضرین کا تخمینہ
کیا گیا۔ ایک مرتبہ سلیمان بن حرب کے واسطے بغداد میں تصریف
کے قریب ایک ہفتے جگہ مثل مہر تیار کی گئی تاکہ اس پر بیٹھ کر امتی
حدیث کریں۔ اس مجلس میں امیر المؤمنین مامون رشید
اور تمام امراء خدا ذات حاضر تھے۔ جو لفظ اہم مردوح کے نزد
سے نکلتا اس کو امیر المؤمنین اپنے قلم سے لکھتے جاتے۔ جب کل

حاضرین درس کا تحفہ کیا گیا۔ تو چالیس ہزار نفوس انداز میں آئے۔
امام عاصم ابن علی اٹھائے حدیث کے واسطے بغداد سے باہر
غشتان میں ایک بند چوڑے پر بیٹھے تھے، ان کے مستی ماروں
نے اپنے کھڑے ہونے کے واسطے ایک خم دار کھجور کا درخت
پسند کر رکھا تھا۔ خلیفہ معتصم باللہ نے ایک بار اپنا معتد اس مجلس
کے شرکا کا اندازہ کرنے کے لئے بھیجا۔ معتد نے ارشاد خلافت کی تعمیل
کی تو ایک لاکھ میں ہزار پر حاضرین کی تعداد پہنچی۔

جس قوم کے افراد ایک ایک مجلس علمی میں سو لاکھ جمع ہو جائیں
قیاس کیجئے کہ اس قوم کے سینے میں کتنا شوق علم بھڑک رہا ہوگا۔
یہ واقعات پڑھنے کے بعد یہ سوال دل میں پیدا ہوتا ہے کہ کیا
ان مجالس کے حاضرین کے شمار کرنے کا طریقہ کیا تھا؟ اور حقیقتہً
ان روایتوں پر دوق اس طریقے کے صحت و عدم صحت پر موقوف ہے
ذیل کا واقعہ اس سوال کا جواب دے گا۔

احمد بن جعفر راوی ہے کہ جب ابو مسلم بغداد میں آئے
تو مرحبہ غشتان نامی مقام پر انھوں نے حدیث کا املا کیا۔
سات مستی کھڑے ہوئے جن میں سے ایک دوسرے کو شیخ
کی روایت پہنچاتا تھا اور لوگ کھڑے کھڑے تحریر حدیث میں مشغول
تھے۔ اندازہ کرنے کے لئے کہ کس قدر آدمی اس وسیع میدان میں
فراہم تھے۔ میدان مذکور کی پیمائش کی گئی اور دو تیس گنی گشیں
کچھ اور پر چالیس ہزار دو تیس ہوئیں۔ جو لوگ نکلتے تھے صرف
ساتھاسٹریک تھے وہ اس تعداد سے خارج ہیں۔ جب شیخ وقت

فریابی ہزار میں اگلے حدیث کیا تو تین سو سولہ ستمی ان کے
مجلس میں حاضر تھے۔ اور حاضرین تحفہ تیس ہزار۔

ابو الفضل راوی ہے کہ جب میں نے فریابی سے حدیث
سنی تو قریباً دس ہزار آدمی ان کے پاس ایسے پڑھنے آئے تھے جو
دوا ت قلم لیکر بیٹھتے۔

امام ذہبی ایک دوسرے موقع پر فرماتے ہیں کہ تیسری صدی ہجری
میں یہ شوق اپنے رسول پاک صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم کے اقوال
و احوال کا اہل اسلام میں تھا کہ ایک ایک مجلس میں دس دس ہزار
دوا تیں رکھی جاتی تھیں۔ امام بخاری کے صرف ایک شاگرد
فرہری سے نوے ہزار آدمیوں نے صحیح بخاری کی اجازت حاصل
کی تھی۔

جب فرما ہے اپنی تصنیف کتاب المعانی فن ادب کا املا
کیا تو لوگوں نے حاضرین کا شمار کرنا چاہا مگر بوجہ نجوم کے نہ کر سکے
صرف قاضیوں کو گنت تو اٹھی تھی۔ انتہی میں عینہ سے

خزان رسید و گلستان بان جمال نمائد سماع میل شوریدہ رفت و حال نمائد
نشان لاله این باغ از کوی پرستی برو کہ آنچی تو دیدی بجز خیال نمائد

کتبہ دار احقر عبدالمقیم خوشنویس جوہرستان فی حال مقیم کراچی۔